

قتل در درگاه خانه

صدای شیون زن در کوچه پیچید و بعد از آن چراغ خانه ها یکی یکی روشن شد و سر همسایه ها بود که از پنجره بیرون می آمد و به کوچه سرک می کشید. مریم با چادر سفید مقابل در خانه اش روی زمین زانو زده بود و شیون و زاری می کرد. شوهرش، امیر غرق در خون روی زمین افتاده بود. دختر ها هم از صدای شیون و زاری مادر به مقابل در خانه آمدند.

یکی از همسایه ها با اورژانس تماس گرفت و چند دقیقه بعد، آمبولانس آژیر کشان کوچه های باریک جنوب شهر را پشت سر گذاشت و با راهنمایی اهالی مقابل بن بست یاس توقف کرد. دو امدادگر سریع کیف کمک های اولیه را از ماشین برداشته و به سمت خانه دویدند. با نگاه اول به مرد میانسال متوجه مرگ او شدند. ضربه ای مرکبار به قلبش اصابت کرده بود و خونریزی زیاد امانش را برای زنده ماندن از او گرفته بود.

وحید شکری
تپش

دقایقی بعد با حضور تیم پلیسی در محل، تحقیقات برای رازگشایی از قتل آغاز شد. آن طور که مریم می گفت؛ همسرش بیرون خانه چاقو خورده بود و به سختی خود را به مقابل خانه رسانده و وقتی در را باز کرده جلوی در حیاط روی زمین افتاده بود. عقربه های ساعت، ۱۲ شب را نشان می داد که این قتل به کارآگاه گزارش و او راهی محل شد. این سومین شبی بود که در تهران قتل رخ می داد و او را تا صبح درگیر می کرد. در مسیر تصمیم گرفت بعد از کشف راز این قتل ها، چند روزی مرخصی بگیرد تا بتواند انرژی از دست رفته اش را به دست بیاورد. همیشه وقتی ذهنش خسته می شد به خودش چند روزی استراحت می داد. می گفت با ذهن خسته نمی توان پرونده قتل کشف کرد.

در حال برنامه ریزی برای دوره استراحت

در خانه بود که به محل قتل رسید. تیم جنایی در حال تحقیق در محل بود. جسد هنوز مقابل در خانه قرار داشت. جمعیت زیادی در کوچه ایستاده بودند و بعضی همسایه ها مقابل پنجره یا پشت بام بودند و عکس و فیلم می گرفتند.

سرگرد دستور داد جسد به داخل خانه منتقل شود و در را ببندند تا تحقیقات بدون حاشیه انجام شود. ضربه چاقو به سینه مرد میانسال برخورد کرده و باعث خونریزی شدید و مرگ او شده بود. سرگرد ابتدا با افسر کلانتری صحبت کرد. او در تشریح تحقیقات گفت: مقتول به نام امیر، راننده مسافرکشی است که به نظر می رسد قربانی سرقت خودرویش شده است. البته خودرو مقابل خانه پارک است و دزد یا دزدان ناکام مانده اند. او به سختی خود را تا مقابل خانه می رساند و در را می زند اما وقتی در را باز می کنند در درگاه روی زمین می افتد و به خاطر شدت خونریزی جان خود را از دست می دهد. همسر و سه دختر مقتول می گویند او هیچ حرفی قبل از مرگ نتوانسته بزند.

سرگرد به بررسی خانه پرداخت. لکه های خون مقابل در ورودی خانه ریخته شده بود. بعد خود رو را بررسی کرد و روی دستگیره در فقط رد خون بود. کارآگاه سپس سراغ دکتر رفت که او هم همین یک ضربه و اصابت آن به قلب مرد میانسال را علت مرگ اعلام کرد و گفت، زمان زیادی از مرگ نگذشته است.

سرگرد سپس سراغ همسر مقتول رفت تا از او تحقیق کند. زن میانسال بی تابی می کرد و وحشتی در چهره اش بود. تعریف

کنید امشب چه اتفاقی افتاد.

همسرم مسافرکش است و هر روز صبح می رود و بعد از غروب برمی گردد. گاهی هم مسافر درستی به او می خورد و دیرتر می آید. امروز غروب تماس گرفت و گفت مردی را در بستی به خارج شهر می برد و دیرتر می آید. شب منتظرش بودیم که زنگ در را زد. در را زدم اما چند ثانیه گذشت و داخل نیامد. نگران به حیاط آمده و با او در

شما خوانندگان عزیز برای ما بنویسید که سرگرد بعد از بررسی صحنه قتل و صحبت های همسر مقتول چطور متوجه شد امیر قربانی جنایت خانوادگی شده است؟ اگر داستان را با دقت بخوانید متوجه می شوید. دودلیل برای افشای راز این پرونده را همراه با نام و نام خانوادگی به شماره ۰۱۱۲۲۴۳۰۰ پیامک کنید. هر هفته به دو نفر از کسانی که پاسخ صحیح بدهند، به قید قرعه کارت هدیه ۵۰ هزار تومانی اهدا می شود

سرگرد با بررسی صحنه قتل متوجه شد که ضربات از پشت سر به مقتول وارد شده است که این موضوع حکایت از غافلگیری مقتول یا فرارش از دست قاتل داشت. این در حالی است که دوست او مدعی بود، مقتول به سمت سارقان حمله کرده و با ضربه چاقوی آنها از پا در آمده. اگر این ادعا صحت داشت، ضربات باید از روبرو وارد شده بود.

در مسابقه هفته گذشته ۱۳۲۷ نفر شرکت کردند که از این تعداد ۵۶۴ نفر پاسخ صحیح داده و از میان افرادی که پاسخ صحیح داده اند، آقای رضائیت از کرج و زهره جلالی از تهران به قید قرعه برنده شدند.

پاسخ معمای تاوان تلخ رفاقت

حالی که غرق در خون بود مقابل در رو در رو شدم.

نگفت چه کسی او را زده؟

نه. هیچ حرفی نزد.

شما با همسرتان اختلاف داشتید؟

نه.

اما همسایه ها گفته اند چند باری صدای دیگری شما را شنیده اند.

این دعاها که در همه خانه ها هست، اما جدی نیست.

دلیلش چه بود؟

به دخترانم سختگیری می کرد. اجازه نمی داد تنها از خانه بیرون بروند.

به همین دلیل تصمیم گرفتید او را به قتل برسانید؟

مریم مکثی کرد. شوکه شده بود. سرش را پائین انداخت و در حالی که تن صدایش را پایین آورده بود، گفت: خودش مقصر است. اگر او را نمی کشتم، دخترم را به خاطر این که به تولد دوستش رفته بود، می کشت. همه چیز در عرض چند ثانیه رخ داد. باور کنید قصد کشتن او را نداشتم.

سرگرد به مامور زن که در حیاط ایستاده بود، دستور داد به دستان مریم دستبند بزند و او را به بازداشتگاه منتقل کند تا فردا بازجویی شود.

سرگرد با بازپرس تماس گرفت و بعد از گزارش ماجرا دستور انتقال جسد را به پزشکی قانونی گرفت و راهی خانه شد.

رودررو

گفت وگو با مرد پولداری که به اتهام سرقت دستگیر شد

دستم به دزدی عادت کرده!

شاید باور کردن این موضوع که فردی دست به سرقت بزند تا کلکسیونش را تکمیل کند، خیلی سخت باشد. اما سارق جوان که علاقه شدیدی به عینک های مارک دار و کلاه های گرانقیمت داشت برای رسیدن به این علاقه خاص، دست به سرقت زد. او با ترفند های مختلف در خودرو های مدل بالا را باز می کرد و فقط عینک آفتابی و کلاه های مدل دار را به سرقت می برد.

سرقت، با این سن و سال؟ کمی عجیب نیست؟

اعتیاد که فقط به مصرف مواد مخدر و مشروبات الکلی و سیگار نیست. هر چیزی ممکن است اعتیاد آور باشد، حتی دزدی. من هیچ نیاز مالی ندارم اما دستم عادت کرده برای دزدی و نمی توانم این عادت را ترک کنم.

به خاطر دزدی وضع مالی ات خوب است؟

من هر چه سرقت کردم با هر بار دستگیری مجبور شدم به عنوان رد مال بدهم. از طرفی مال حرام برای چه کسی برکت کرده که برای من برکت کند.

پدر ثروتمندی نداشتم اما در روستایمان زمین های زیادی داشتیم. پدرم که فوت کرد ارثیه اش به تنها پسرش که من بودم رسید. من که بیشتر عمرم را در زندان سپری می کردم، به بچه هایم وکالت دادم و آنها هم زمین ها را فروختند و برای خودشان کار و کاسبی راه انداختند. بچه هایم دکتر و مهندس هستند و وضع مالی خوبی دارند، خودم هم وضع مالی ام خوب است اما نمی توانم سراغ کار خلاف نروم. دستم به دزدی عادت کرده است!

با این کار آبروی خودت و بچه هایت را که میبری؟

برای همین است که آنها مرا راه کرده اند و اسمی از من نمی آورند. کسی نمی داند من کجا هستم. با آن همه ثروت یا در پاتوق ها شب هایم را می گذرانم یا روی صندلی پارک ها و گوشه خیابان.

چه شد به این راه کشیده شدی؟

پدرم مرد با آبرویی بود، اما من در سودای زندگی شهری راهی تهران شدم. به محض این که پام را از اتوبوس روی زمین ترمینال گذاشتم، یک نفر از خدا بی خبر که از چهره و حالم فهمیده بود در تهران غریبم، سراغم آمد. او به من محلی برای خوابیدن داد و کاری برای کسب روزی؛ اما ای کاش که این کار را به من یاد داده بود.

چه کاری به تو یاد داد؟

اولین کار خلافی که کردم جیب بری بود. درآمد خوبی داشت و برای من شرایط خوبی بود. بعد کم کم از جیب بری به کیف قاپی و بعد هم سرقت روی آوردم. الان هم به خاطر سرقت لوازم خودرو با همدمم

دستگیر شده ایم.

همدستت پسر جوانی است؟

بله. دیدم اعتیاد شدید به مواد مخدر دارد و لنگ پول است، او را با خودم همراه کردم. وگرنه من با این تخصص و سابقه به همدست نیازی ندارم. با او سوار بر موتورسیکلت در خیابان های شهر پرتسه می زنیم و با دیدن خودروی مناسب من از موتور پیاده می شوم و وسایل داخل خودرو را سرقت می کنم. همدستم هم به عنوان بپا و زاغ زن مراقب است که کسی ما را نبیند.

با وسایل سرقتی چه می کنی؟

رضا، همدستم بچه زرنگی است و به فضای مجازی و اینترنت تسلط دارد. او عکس وسایل سرقتی را در سایت هایی که آگهی مجانی منتشر می کنند، می گذارد و از این طریق مشتری پیدا می کنیم.

چطور گیر افتادید؟

از طریق همین سایت ها. یک مشتری به ما زنگ زد و ضبطی را که تازه سرقت کرده بودیم، خواست. به محل قرار که رفتیم به جای مشتری با پلیس مواجه شدیم.

با رضا چطور آشنا شدی؟

هم پاتوقی هستیم. او هم مثل من خانواده اش رهايش کرده اند و بی کس و کار است. خب من هم دلم برایش سوخت و گفتم تا سر حال هستم و می توانم، شگردها را به او یاد بدهم که مشکلی برای کسب درآمد نداشته باشد.